



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۲۵ اپریل ۲۰۲۲

ناتور رحمانی

نگرش کوتاه به کتاب

«خاطرات هشت سال پایوژی»

نوشته رفیق مبارز و شاعر آگاه دیار خون و خاکستر «رحیمه توخی» .

این نگرش کوتاه به هیچوجه نمیتواند ژرفنا و بزرگی آن فجایع را که عمری قرن گونه داشت بررسی نماید ...

کتاب خاطرات هشت سال پایوژی دنیای بزرگی از مفاهیم تلخ و جانگدازی را به تصویر میکشد که واژه ها و حرف ها برای تفسیر و تعبیر آن همه بدبختی در مضیقه میماند و حق مطلب ادا نمیگردد ، بی گمان که رفیق رحیمه توخی هرلحظه را با همان بزرگی مصیبت اش بازتاب داده اند . در آن سالهای خونبار ، آنگاهی که کابوس هولناک تجاوز و تهدید بر کشور مسلط بود ، و سرزمین مان را به یک زندان بزرگ تبدیل کرده بودند، تا با این شیوه استعمارگران تزاری بتوانند روحیه آزادی و سلحشوری مردمانش را از بین برده افغانستان را بچاپند، در همان برهه شهادت زن افغان را در مقابله با شاداید سالهای وبا ، آنگاه که در تنگناه فاجعه تنها می ماند و تاریکترین راه خطیر را با پشتاره ای از درد و داغ ، بدون هراس، کمدلی و ناتوانی درمی نوردد کی میتواند نادیده بگیرد ؟ شایستگی زن انقلابی و یا خوشبین به انقلاب مردمی برملا و آشکار است، آنها بانای و سلسله دار نسل دیگری از انقلابیون هستند، طلایه دارانی که به جنگ شب و سیاهی میروند، دلیرانی از جنس پدرانشان که با ابهت و هیبت اکنون لرزه بر پیکر امپریالیزم جهانخوار امریکا و ارتجاع خون آشام می اندازند، سرانگشت انتقاد و انتقام هریک شان هرازگاهی چهره کثیف و کریه رژیم مزدور ، دست نشانده و خودفروخته های وابسته به آنرا می خراشد .

کدام برگی از تاریخ مبارزات کشورمان میتواند از فرهیختگی و استواری زن افغان بی نشان باشد ، از شخصیت والا و خجسته آن جنسی که مادر است و خانم، خواهر است و دختر، آنهایی که در راه مبارزه با لشکر متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی و وجدان مرده های خلقی، پرچمی و خادی های آن برای نیل به آزادی مردم و سرزمین شان عزیزترین های خود را، مردها و زن های خانوار خود را به قربانگاه فرستادند، و یا رژیم سفاک آنها را شبیه عقاب های زخمی به غل و زنجیر کشیدند ، از آن تناوران حماسه آفرین و از آن گشن درختانی میگویم که غرور شان پنجه بر آفتاب میکشید، آنهایی که زخم تبر شبروان خاکفروش را بر تنه خویش داشتند، و در سلول های زندان پلچرخي خار چشم سوز سوسیال امپریالیزم شوروی بودند ...

با وضاحت بار آن همه مصائب و بدبختی های سالهای وبا، سالهای تجاوز و اشغال، سالهای وحشت و دهشت بدوش زن بود، زن افغان بخصوص زن هائی از طیف چپ انقلابی این آزمون را با شهامت گزشتانده و با درشت ترین و سرخترین نشان خودشانرا درج تاریخ مبارزات آزادیخواهی نموده اند. هشت سال پایوازی شوخی نیست، این هشت سال در قید دقیقه ها و لحظه ها خودش را نمایان میسازد ، آن لحظه ها که تنش قلب مادری، درد تلخ و استخوانسوز همسری، سرشک غمبار خواهری و آه سوز دختری از ترس نبود فرزند، شوهر، برادر و یا پدرشان آسمان دل غمدیده شانرا تیره و ابری مینمود، وقتی آنها را دون همتان مزدور، خادی های همه رنگ آلوده، بی نشان به آدرس ریاست های خاد، ریاست تحقیق صدارت، یا زندان پلچرخي برای یافتن گمشده شان سرسام میساختند .

این همه سوا از رزالت های تفنگداران و زندانبان های وابسته به حزب بدنام (خلق و پرچم) بود، که با رویه غیر اخلاقی و وطنفروشانه شان با پایواز های ستمدیده روا میداشتند. اشک پُردرد آن پدر پیر و نوجوان پدر گمکرده را خاک سیاه پلچرخي می نوشید تا دل در گرفته اش را از آن همه ظلم اندکی تسکین بخشد ...

کدام قلم توانست بزرگی آن همه رنج و اندوه را تصویر نماید ؟

« رفیق رحیمه توخی » اینکار را کرد، که ذهن و قلم شان در خور دقت است، خواننده در برگ

برگ این کتاب یک حقیقت مسلم را می بیند، حقیقت روشن مثل آفتاب ...

رفیق رحیمه توخی به مثابه نیلوفر نیمه سوخته از اندوه زار یک سرزمین درگیرمانده برخاسته، سرزمینی که همجنس هایش در درازنای تاریخ بار بار در دوزخ ستم مردسالاری، ارتجاع خونخوار و رژیم های مستبد زن ستیز سوخته اند، و هنوز هم گمکرده راه به خودسوزی های دردانگیز ادامه

میدهند !!؟

در همان شرایط بد حاکم بر سرنوشت مردم و وطن ما، آنگاهی که شوهر رفیق رحیمه توخی، رفیق مبارز و همیشه مبارز چپ انقلابی « کبیر توخی » در سلول های زندان پلچرخی نوک برچه سوسیال امپریالیزم شوروی را زیر گلو داشت از عقاید شان به دفاع برخاسته بودند، زیرا میدانستند که یگانه راه رهایی توده های دربند کشیده مستلزم استواری و صلابت خرائین می باشد و بس .

این زن و شوهر، این دو هم‌رزم و رفیق، این دو پولاد آبدیده « رفیق رحیمه توخی » و « رفیق کبیر توخی » هر کدام دین خویش را به پیشگاه مردم، وطن و یاران شان، تمام چپ های انقلابی به وجه بهترین ادا نمودند، یکی خاطرات زندان را زنده ساخت و دیگری خاطرات هشت سال پایوازی را .

آنها با وضاحت دریافته اند که در هر شرایط حتما اگر دشوار هم باشد مبارزه برای رهایی، با ایمان راسخ به ایدیولوژی (م ، ل ، م) یگانه راه غلبه به دژ اشغالگران و استعمارگران است، که میتواند فردای روشن و آزاد را بشارت دهد .

دم شان گرم، قلم شان شیوا و خنجرگونه باد ...

تمنا دارم این سروده ام بتواند پیشکش خوبی برای آن دو رفیق هم‌رزم باشد.

=====

بلی ، رفیق !

درین روزگار نامردی و نامردمی

چشمان ما

در شناسایی اشتباه

نمی کند

کسانی را می بینیم

که بی تغییر و بی تفاوت

در خون ستم‌دیده ترین مردم

شنا میکنند

و باز با دو دست بلند

به پیشگاه خدای ستم دُعا میکنند

آنها در کاخ های مجلل زندگی میکنند
رخت های شان پرنیایی
و دست های شان
از خون مردم ارغوانی است
این ها وجدان مُرده های مزدور اند
چاکران استعمار
که کوشیده اند صدای آزادی را
در حنجره ای تاریخ
خاموش بسازند
این خرمگس های انگل
پیچیده در دستمال های ابرشمین دین
با اشتهار مذهب و کین
« راست و چپ » بد آیین
همیشه دسته خنجر بوده اند
به قلب آزادی
مگر هیچگاه
هیچوقت و هرگز
نتوانسته اند
صدا و سیمای آزادیخواهان را
از تارک تاریخ بزدايند
تنها یک شورشی عصیانگر
یک جرقه از شعله سرکش مبارزه
کافی است
تا آتش به بنیاد ستم و بیداد زند
آنها برای پیکار های بزرگ

برای آزادی
در کنار ملیون ها دربند کشیده دیگر
آنهائی که نشان از طبقه شانرا دارند
به شورش می پردازند
آنوقت سرمایداران
از ترس به خود می لرزند
و نوکران شان
آنجای خود را کثیف می سازند
آری فقط آنهائی که ارزش آزادی را
میدانند
آن رزم آوران دلیر
میتوانند با غرور و شهامت
پیام آور آزادی باشند
آنهائی که به جرم وطنپرستی
در پگاهی یا بیگاهی
تیرباران میشوند !!؟

« گفت آن پار کزو گشت سر دار بلند *** جرمش این بود که لستار هویدا می کرد »